

اندیشه‌ورزی بزرگان دین در مسائل جدید، مبین نگاه دیندارانه به آن مسائل است. حادثه بزرگ مشروطیت، نشانگر مواجهه اندیشه سستی جامعه ایران با تفکر جدید ملهم از فرهنگ غرب بوده است. پاره‌ای از مراجع بزرگ دین، با این حادثه همراهی کردند و پاره‌ای دیگر روی گردانیدند. این امر نیازمند تحلیلهای گوناگون از زوایای متعدد است. آیا مواظقتها و مخالفتها با این حرکت اجتماعی نوین در آن روزگار، زائیده پیش فرضهای ناگفته در کنه ذهن و اندیشه رهبران دینی نبوده است؟ آیا توانایی فهم تبعات ناشی از قبول فرهنگ و ارزشهای جدید مغرب‌زمین، مبنای مخالفت با ایده مشروطیت بوده است یا عدم توانایی فهم نتایج پذیرش آن ایده، مبنای مواظقت با آن؟ سؤالاتی از این دست ناگزیر باید مطرح شود و جواب محققانه یابد. چه برای ساختن حال، نگاه به گذشته همچنان ضروری است. فراموش نشود که هم مواضع علمای موافق و هم مواضع علمای مخالف مشروطیت، هر دو جزء تاریخ دین و پیشینه جامعه ایران است.

۱. مقدمه

کمتر روحانی صاحب نامی را در عصر مشروطه سراغ داریم که در ارتباط با جنبش مشروطه‌خواهی مردم ایران، موضعی اعم از موافق یا مخالف، اتخاذ نکرده باشد. سخنان تازه و مدعیات بی‌سابقه مشروطه‌خواهان در واقع، بیش از هر کس، روحانیان را به چالش با خود فرامی‌خواند و آنان را ناگزیر می‌ساخت که درباره این پدیده جدید و پرشور و شرتأملی کنند و نسبت میان آن را با شریعت و دیانت روشن کنند. مؤمنان و مقلدان نیز، البته چشم در راه بودند که حاملان شریعت، در رد یا قبول مشروطیت چه حکمی می‌کنند و چه فتوایی می‌دهند، تا آنان نیز به تکلیف خود واقف آیند. آخوند ملا محمد کاظم خراسانی در این دوره می‌زیست. او در صدر حامیان و موافقان دولت مشروطه قرار داشت و پای سخت‌ترین آنان بود.

جلال توکلیان

اندیشه سیاسی آخوند خراسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در باره موضوع، آخوند به عنوان عالمی برخاسته از سنت در برابر نهضت که داعیه‌های مدرن داشت، سوالات فراوانی وجود دارد و کیفیت زمان چیزی از اهمیت این سؤالاتها نکاسته است. سؤال اینست: این است که درک آن مرجع بزرگ از مشروطیت چه بود و چه دلیل آن عالم دینی هنگامی با مشروطه‌خواهان را بر همراهی با روحانیان، مرجع دانست و در این مورد تا آنجا پیش رفت که به فسق مشروطیت و بی‌اعتمادی مردم و نتایج تأسیس مشروطیت از دیدگاه او چه بود و او تا چه حد بر این لوازم و نتایج قوف داشت؟ آیا در منظر او مشروطیت با شریعت سازگار بود؟ و در صورتی که چنین بود، او این مبارزگاری را چگونه تدارک کرد؟ آیا در فهم دینی خود تحولاتی را پذیرفت و یا در شناخت خود از مشروطیت تحویل و باری تقلیل‌هایی را راه داد؟... باری تأملی در سؤالاتی از این دست و ارائه تبیینی از اندیشه سیاسی آخوند خراسانی، مقصود این نوشتار است.

لازم به ذکر است که آخوند نوشته مبسوط و ملونی در باب مشروطیت ندارد. هرچه هست، نامه‌ها و فتاوی و اعلامیه‌های اوست. این مکتوبات که گاه منفرداً توسط او و گاه به همراهی یک یا دو مرجع دیگر - شیخ عبدالله مازندرانی و حاجی میرزا محمد حسین قهرانی - امضا شده، منعکس‌کننده اوضاع پرتلاطم زمانه بوده و هر کدام در ارتباط با واقعه‌ای، مجال نشر یافته است. از لابه‌لای این نوشته‌ها و با بررسی اوضاع و حوادثی که منجر به موضعگیری آخوند می‌شده است، می‌توان به دیدگاه‌های سیاسی او پی برد. این نوشته‌ها را مستقراً از دادن مکتوبات فوق تدوین شده است. پیش از آن، مطالبی کوتاه به نقاط مهم و برجسته زندگی آخوند، نحالی از آن استخراج شده است.

۲. زندگی

خراسانی در ۱۲۵۵ هجری قمری در مشهد به دنیا آمد. در ۲۲ سالگی برای کسب معارف بیشتر از زادگاه خارج شد. چندی در سبزوار اقامت گزید و در درس حاجی ملاحادی سبزواری حضور یافت. در هنگامه یک سال هم در تهران ماند. بعد به نجف رفت و در آنجا شیخ مرتضی انصاری و سید حسن شیرازی مهمترین استادان او بودند. کلیله اصول را در همین شهر نوشت و در تحریر این کتاب که تالیف آسان‌یاب از مباحث علم اصول است ذوقی زنده و روان از خود نشان داد. از لحاظ لغوی کلام و قدرت تألیف‌گذاری بر توده‌های مردم از توانمندی روحانی زمان خود بود. خودش نیز به قدرتی که داشته است کمالش - واقف بود. زمانی، سالها قبل از آغاز جنبش مشروطیت، به آشنایان میرزا محمود خان خلایق - کارپرداز ایران در قزوین - گفته بود: «... اگر بخواهم، پادشاه شدت را با این انگشت کوچک خود از تخت به زیر می‌کشم». یکبار هم که سرتیابان بازرگاری از سلطان عبدالحمید - پادشاه مقتدر عثمانی - دیدند با آنکه در قلمرو او می‌زیست، در نامه‌ای به او چنین نوشت: «... بوی مخالفت با قرآن کریم از آن ناحیه می‌رسد. البته در صورت صدق، باید اجراء و مجرمیم شود. الا از عرش خلافت تو را سرنگون خواهیم نمود. چنانکه نسبت به سلطان ایران نمودیم».^۱

نقش او در پیروزی مشروطه‌خواهان ایرانی انکارناپذیر است. سید حسن قزوینی او را «قوت» و «تکیه‌گاه» مشروطیت می‌داند.^۲ و از دیدگاه سیداحمد کسروی: «اگر این فتوای علمای نجف نبود

کتر کسی به یاری مشروطه پرداختی. همان مجاهدان تبریز بیشتر گمان پیروی از دین می‌داشتند و دستاویز ایشان در آن کوشش و جفاقتی این فتوای علمای نجف می‌بود. همان ستارخان بارها این را بر زبان می‌آورد که من حکم علمای نجف را اجرا نمی‌کنم».^۳ همزمان با او سید کاظم یزدی، حاجی میرزا حسین نخل، حاجی میرزا جلیل، شیخ عبدالله مازندرانی و چندین دیگر مقام مرجعیت داشتند، ولی این او بود که توانست پای در جای پای سید حسن شیرازی بگذارد و در مرجعیت تامه به منزلتی نزدیک به منزلت او نائل آید. هر چند خود او چندان در اندیشه کثرت مقلدین نبود و از مقدس‌نماهایی که قلوب عامه را برانگیزد، دوری می‌گزید. چنانکه یکبار، به یکی از شاگردانش - میرزا یحیی دولت‌آبادی - که از کوچککی و حقارت نماز جماعت او در مقایسه با شکوه و عظمت نماز جماعت سید کاظم یزدی، شکوه آغاز کرده بود، گفت: «این مطلب را ملتفت هستم. ولی دنیا ارزش ندارد که انسان برای جلب قلب عوام که نه به اقبالشان اعتبار است و نه به ادبارشان، تحقق نماید».^۴

خراسانی تا یک سال و اندی پس از فتح تهران زنده بود و در این مدت به پشتیبانی محکم و استوار خود از جنبش مشروطه ادامه داد. سرانجام، زمانی که دولت نوتائیس مشروطه با بحرانی دیگر - یعنی هجوم قوای روس - مواجه بود و در شیبی که قرار بود فردای آن، آخوند به همراه دیگر روحانیان برای رویارویی با مهاجمان روس عازم سفر شوند، مرگ به سراغ او آمد. مرگ نابهنگام او، شایعه مسمومیتش را بر زبانها انداخت. هنگام مرگ به سنبل کهنوت گام نهاده بود و ۷۱ سال داشت. در نجف مرد. همانجا به خاک پیوست. بعدها، سیداحمد کسروی در تأثیر مرگ او نوشت: «از این پیش آمد جنبش عراق فرونشست و پس از آخوند کسی که جای او را گیرد نبود. از این سوی در ایران نیز در همه جا این خبر، پروبال مردم را شکست و شاید از آن روز بود که جوش و خروش رو به کاستن گذاشت».^۵

۳. آغاز جنبش

پی‌ریزی نهضت مشروطیت در حوزه‌ای خارج از دست‌گاه روحانیت صورت گرفت و خراسانی ابتدا نقشی در جنبش نداشت. البته در



ماجرای موسیونوز، او نیز چون دیگر روحانیان از آنکه آن مستشار بلژیکی به هیأت اهل علم درآمده بود، برآشفت و عزل او را خواست. اما پس از آن واقعه و تا زمان عزیمت علما به قم، مداخله دیگری از جانب او صورت نگرفت. هنگامی که ناآرامیها شدت یافت و پایتخت عرصه ستیز میان دولت و مخالفان شد، از جانب علمای مهاجر و گروههای دیگری از مردم، نامه‌ها و تلگراف‌ها و شبنامه‌هایی به دست آخوند رسید که از او می‌خواست در حمایت از مشروطه‌خواهان، گام پیش گذارد. پاسخ آخوند در آغاز حاکی از این بود که ماجرا چندین بر او روشن نیست و او به اخبار و اطلاعات بیشتری نیازمند است: «تلگراف اخبار موحش از تهران رسید؛ موجب پشیمانی فوق‌العاده گردید. مطالب چیست؟ عاجلاً اطلاع دهید تا اقدامات لازمه نمائیم».^۷

فارغ از آنکه پاسخ مشروطه‌خواهان چه بود و مشروطیت چه جاذبه‌ای برای آخوند داشت، باید گفت که از قبل نیز رابطه میان او و دربار قاجار چندین خوشایند نبود. از پاره‌های مسائل که بگذریم، مهمترین دلیل این تیرگی را می‌باید در ضعف و عقب ماندگی ایران جست‌وجو کرد و اینکه آخوند و بسیاری چون او این نگون‌بختی را از چشم پادشاهان قاجار می‌دیدند. به عقیده آخوند در دوران استیلای قوم قاجار «دو ثلث تمام از ایران رفت» و زمام یک ثلث باقیمانده هم به دست اجانب افتاد. در همین دوران «خزینة سلطنت که از صفویه و نادر و زندیه ذخیره بیت‌المال مسلمین بود خرج فواحش فرنگستان [شد]» و به این نیز اکتفا نشد و دولتمردان قاجار هرگاه لازم دیدند با استقراض مبالغ هنگفت و خرج آن در «ممالک کفر» عملاً «مملکت شیعه را به رهن کفار دادند».^۸ از طرف دیگر، «بیگانگان و اعادی خارجی هم این وضع را متعجب و همان حیل و تزییاتی را که در استقلال بر سایر ممالک به کار برده، به مقصود نایل شدند... و تمام ثروت و نفوذ مملکت را ربودند، تجارت و صناعت داخلی را به کلی باطل و همه را به بخود محتاج [نمودند]...» به اعتقاد آخوند خراسانی در صورتی که «علاج عاجلی به این امراض مهلکه نرسد به انقراض و اضمحلال کلی مودی و عملاً قریب از دین و دولت اثری باقی نخواهد بود».^۹

در چنین اوضاع و احوالی، نضج گیری جنبش مشروطه برای آخوند به مثابه «القاء غیبیه»، «روزی من حیث لایحتمسب» و داروی شفابخش و راحت‌افزایی بود که راه گریز از چرخه معیوب زوال و انحطاط را نشان می‌داد. مجلس شورای ملی از دیدگاه او همان «مفتاح تربیت و ترقیاتی [بود] که سایر ملل نایل و ما محروم [بودیم]...»^{۱۰} از نوشته‌های او پنداست که او در مشروطیت، بیش از هر چیز، به دنبال تحقق امنیت و تأمین رفاه رعیت و تقلیل ظلم بود. خراسانی در نامه‌های خود به علمای شهرها، از آنها می‌خواست اهداف و مقاصد او و دیگر مراجع را از مشروطیت‌خواهی برای مردم روشن کنند و «به عموم ملت بفهمانند که غرض ما از این همه زحمت، ترفیه حال رعیت و رفع ظلم از آنان و اعانه مظلوم و اغاثه ملهوف و اجراء احکام الهیه عزاسمه و حفظ و وقایه بلاد اسلام از تطاول کفار و امر به معروف و نهی از منکر و غیرها از قوانین اسلامی نافع‌القوم بوده است».^{۱۱} اما «شفقت بر رعیت» به‌تنهایی نمی‌توانست دلالت شرعی بر پذیرش نظریه مشروطه فراهم کند. و مرجع شیعه ناگزیر بود که از مشروطیت، قرائتی سازگار با شریعت

به‌دست دهد تا پذیرش آن را برای عموم دینداران سهل گرداند. او برای نیل به این مقصود راهکارهای زیر را برگزید:

۳-۱. مشروطیت، ضروری دین است: کتاب اللثالی المرپوطه فی وجوب المشروطه شیخ اسماعیل محلامی، یکی از چند نوشتار مهمی بود که از موضع دینی و در دفاع اندیشه مشروطیت نوشته شد. محلامی از شاگردان حوزه درس آخوند بود. اساس استدلال او این بود که چون مقصود از مشروطیت «تقلیل ظلم و تحدید استیلا است» و تقلیل جزم و تحدید ظلم در شریعت اسلام مورد تأکید قرار گرفته و ذیل مقوله امر به معروف و نهی از منکر از آن یاد شده است، پس انکار مشروطیت در واقع انکار «ضروری دین» است. خراسانی نوشته محلامی را سودمند یافت و بر چکیده نوشته او تقریظی نوشت و در اعلامیه‌های خود بارها بر «ضروری دین بودن» مشروطیت تأکید کرد: «لازم است این معنی را به لسان واضحی که هرکس بفهمد اظهار داریم که مشروطیت دولت عبارت اخیری از تحدید استیلا و قصر تصرف مذکور به هر درجه که ممکن و به هر عنوان که مقدور باشد از اظهر ضروریات دین اسلام، و منکر اصول وجوبش در عداد منکر سایر ضروریات محسوب است».^{۱۲}

۳-۲. مشروطیت حافظ کیان اسلامی و موجب عزت آن است: تجربه اندلس، برای مسلمانان، تجربه‌ای تلخ و اندوهبار بود. سرزمینی که روزگاری یکی از مراکز درخشان تمدن اسلامی بود، به‌علت ضعف و مستی‌ای که گریبانگیر آن شد، به اندک زمانی به زیر سلطه مسیحیان درآمد و از اسلام، جز چند بنای تاریخی، چیزی در آن نماند. خراسانی، ایران زمان خود را بیش از هر چیز به اندلس در حال انحطاط شبیه می‌دید. مداخلات استیلاطلبانه اروپاییان در ایران نیز، این سوءظن را در او تقویت می‌کرد که تجربه اندلس بار دیگر تکرار می‌شود. از این رو مشروطیت که وعده ثبات و امنیت و آبادانی و قدرت می‌داد، نه تنها ضروری دین شمرده می‌شد، بلکه عامل حیات و بقای مملکت اسلامی نیز به حساب می‌آمد. خراسانی در اعلامیه‌های خود به دفعات ایرانیان را از هم‌سرنوشت شدن با اندلسیان بیم می‌داد و به آنان یادآور می‌شد که مشروطیت آخرین تیری است که در دفاع از کیان اسلامی، از ترکش رها می‌شود.^{۱۳}

۴. نظریه سیاسی

اما مهمترین چالش میان موافقان و مخالفان مشروطیت در عرصه نظریه سیاسی بود. مشروطیت به آن سؤال دیرین که «حکومت حق کیست؟» پاسخی دیگر می‌داد و این پاسخ با نظریه‌ای فراگیر و دیرپا در فقه سیاسی شیعه - یعنی نظریه ولایت فقیه - همخوان نبود. خراسانی منتقد نظریه ولایت فقیه بود و درباره اندیشه سیاسی مشروطه‌خواهان نیز دیدگاه خاص خود را داشت. از ولایت فقیه شروع کنیم: اگر نظریه ولایت فقیه را به‌صورت گزاره زیر بیان کنیم: «مطابق اخبار، فقیه عادل از جانب شارع به زمامداری امور مسلمین برگزیده شده است»، آخوند و استاد او - شیخ مرتضی انصاری - نظرات انتقادی زیر را عنوان می‌کنند: نخست اینکه آیات و روایات بر اثبات این نظریه دلالت ندارند. دیگر اینکه از این نظریه، مبسوط‌الید بودن فقیه در دایره کردن حکومت به‌دست می‌آید و چون همواره بیش از یک فقیه عادل داریم، مداخله آنان در امور موجب هرج‌ومرج می‌شود. و شارع هیچ‌گاه حکم به هرج‌ومرج نمی‌دهد و سوم اینکه فقیه عادل همچون پیامبر و امامان معصوم نیست و سپردن جان و مال

مردم به دست فردی جایز الخطا، نکته‌های نیست که شارع به آن رضایت دهد. علاوه بر آنکه از دیدگاه او، اصولاً «فعال ما یشاء بودن» و «مطلق اختیار بودن غیر معصوم را هر کس از احکام دین شمارد، باطل مدع است»^{۱۷} به اعتقاد او، فقیهان در دوره غیبت، تنها مجاز به تصرف در امور حسبه هستند، اما از «مجاز بودن تصرف در امور حسبه» به هیچ وجه، امر زمامداری و رهبری و مدیریت مسلمانان به دست نمی‌آید.^{۱۸}

گفتنی است که نقد خراسانی از ولایت فقیه معطوف به مفهوم اخباری این نظریه است. بعدها و در مواجهه با تمدن جدید، توسط برخی از فقیهان متأخر، راهکارهایی جهت سازش میان آن نظریه سنتی و برخی آموزه‌های جدید پیشنهاد شد. حاصل تلاش این فقیهان، قرائت‌هایی، پدید آمدن قرائت‌های جدیدی از نظریه ولایت فقیه بود که به «قرائت انشایی» یا «ولایت انتخابی و مقبله فقیه» و نظایر آن معروف است.^{۱۹} در دوره‌ای که آخوند می‌زیست، این تقریرات منسوخ و بنیاد نیامده بود و از این رو، نقد او از نظریه ولایت فقیه متعلق به همان مفهوم سنتی یا اخباری است. همچنین، رویکرد خراسانی به نظریه ولایت فقیه رویکردی فقهی - نه کلامی - است و از این رو، بررسی صحت و سقم نظرات او، برعهده فقیهان است. اما نکته مهم این است که با رد نظریه ولایت فقیه و عدم ارائه مدل دیگری از حکومت دینی در عصر غیبت، این نتیجه حاصل می‌شود که از دیدگاه او، شریعت در مورد نحوه حکومت در عصر غیبت ساکت است. و در این دوره هیچ فرد یا گروهی نمی‌تواند حاکمیت خود را مستحکم به مشروعیت الهی بداند. از سوی دیگر، این را می‌دانیم که مهم‌ترین حادثه تاریخ اندیشه سیاسی، دگرگون شدن یکباره مبنای مشروعیت بود. طرفانی که در حوزه نظر سیاسی در غرب وزیدن گرفت و سالها بعد، امواجی از آن همراه با مشروطیت به ایران رسید، پیمای جز این نداشت که بنیاد قدرت سیاسی، نه بر اراده خداوند، که بر اراده آدمیان استوار است و این «حق» مردم است که درباره چگونگی قدرت، سیاسی و حدود و ثغور آن تصمیم بگیرند و بر مبنای تصمیم خود، انتخاب کنند و حکومتی مشروعتر است که مردم در آن قارای بیشتری حق مشارکت و نظارت باشند. خراسانی با نقد نظریه ولایت فقیه، مبنای الهی مشروعیت حکومت را در عصر غیبت، برود می‌شمارد. اما آیا او این نکته را می‌بیند که حکومت چیزی جز تجلی حق مردم برای همزیستی اجتماعی نیست؟

زمانی که منازعه میان پادشاه و مشروطه خواهان به اوج خود می‌رسد و نامها و عناوین آمیخته به شفقت خراسانی بر محمد علی شاه، کارگر نمی‌آید، او نظر نهایی خود را درباره سؤال فوق ابراز می‌کند که آشکارا سخنی جدید است و تأثیر جهان نو را بر اندیشه مرجع سالخورده نشان می‌دهد. او در نامه خود که در دوران استبداد مشروطیت نوشته شده، خطاب به شاه می‌گوید که دیگر «سفافی و استبداد قاجاریان» را تحمل نخواهد کرد. و حال که «رشته اتحاد دولت و ملت یکباره [گسیخته] و خائنین دین و دولت خبیث باطن را ظاهر ساخته» او و روحانیان همرای و همراه او نیز «بر حسب وظیفه شرعی خود و آن مسئولیت که در پیشگاه عدل الهی به گردن گرفته‌اند» آخرین قطعه در حفظ مملکت اسلامی و رفع ظلم خائنین از خطای می‌نهند و تأسیس اساس شریعت مطهره و اعاده حقوق مغضوبه مسلمانان خودداری نموده و در تحقیر آنچه ضروری مذهب

است که قدرت مسلمین در عصر غیبت با جمهور بوده، حتی الامکان فروگذار نخواهیم کرد و عموم مسلمین را به تکلیف خود آگاه ساخته و خواهیم ساخت»^{۲۰}

اما آیا خراسانی به لوازم و نتایج رأی که ابراز داشت، واقف بود؟ حوادث بعدی و بخصوص رویه خراسانی در دوره استقرار مشروطیت نشان داد که در نظر او «حق» برخاسته از «تکلیف» است و مردم اگر هم «حقی» دارند، باید آن را در چهارچوب احکام شریعت ابراز کنند. و حکومت اگر از مشروعیت مردمی هم برخوردار باشد، می‌باید به شرایط دینی و احکام شرعی گردن گذارد و در هر حال دایره تصرف مردم در امور از حوزه شرع پای بیرون نگذارد. دغدغه آخوند - چه در مقام نظر و نظریه پردازی و چه در مقام عمل و نهادسازی - این بود که مشروطه ایران همواره مشروطه‌ای ملتزم به شریعت، باقی بماند. به پاره‌ای از کوشش‌های او در این زمینه اشاره می‌کنیم:

۴۰۱. یکی از مهمترین مسائلی که در زمینه سازگاری میان مشروطیت و دیانت وجود داشت، این بود که اگر مشروطه ایران اقتباسی از مشروطه غرب است، چه تضمینی است که در چنین نظامی اباحی‌گری رواج نیابد و اصولاً چه تفاوت ماهوی میان مشروطه ایران و مشروطه انگلیس وجود دارد که در یکی قیودات و تکالیف شرعی همچنان جاری و نافذ باقی می‌ماند و در دیگری آدمیان خود را از این قیودات زها می‌بینند؟ پاسخ خراسانی آن بود که تأسیس نظام سیاسی مشروطه در هر کشوری مبتنی بر مذهب رسمی آن کشور است و اینکه در غرب آزادیهای فردی وجود دارد، بیش از آنکه مربوط به مشروطیت باشد، به دیانت آن جماعت مربوط است که قیودات و تکالیف متفاوتی بر دوش مؤمنان می‌گذارد.^{۲۱} در مقاله مجلاتی که خراسانی بر آن تقریر و تأییدیه نوشته بود، به این سؤال چنین پاسخ داده شده بود: «چون [در] مسالک جزیه غیراسلامی، مذهب آنان اباحی بعضی از منکرات اسلامی است... این است که قانون مملکتی آنها، از روی اقتضای آن مذهب، آزادی مردم در آنها خواهد شد»^{۲۲} از دیدگاه خراسانی، مشروطیت، فقط منجر به رواج معاصی و نواهی نمی‌شود، بلکه مطمئناً «همچنان که مشروطیت و آزادی سایر دول و ملل عالم بر مذهب رسمی آن ممالک استوار است. همین طور در ایران هم بر اساس مذهب جمعیتی... کاملاً استوار و مصون از خلل و پایدار خواهد بود»^{۲۳} از این منظر، نظام سیاسی غرب دیگر مستوجب طعن نیست و آشکال آن و ایرادات مربوط به رواج منکرات در آن، از تفاوت میان شریعت مسیح و اسلام ناشی می‌شود. پس چه باکه که خراسانی از مشروطه انگلیس نیکی یاد کند و در نامه‌ای که به انجمن ایرانی لندن می‌نویسد، از ایرانیان مقیم انگلستان، بخواهد که «به شکرانه استراحتی که در سایه مشروطیت دولت بهیه دارند، مصیبت زدگان ایران را فراموش ننمایند»^{۲۴}

مسأله دیگری که وجود داشت و مناقشات فراوان برمی‌انگیخت، دو اصل مهم مساوات و آزادی بود که در قرائت خراسانی از مشروطیت هر دوی این اصول، صیغه‌ای شریعت‌پسندانه می‌یابند: اصل آزادی در حد آزادی در برابر استبداد سلطان جائز متوقف می‌ماند و اصل مساوات، از مساوات در حقوق به مساوات در برابر حقوق تقلیل می‌یابد.^{۲۵}

۴.۲. در مقام عمل نیز آخوند در همان دوره کوتاه نشان داد که نسبت به هرگونه تعرض به احکام شریعت و دستگاه روحانیت هشیار است. این هشیاری و حساسیت در مواردی چون آزادی مطبوعات، حقوق زنان، نظام قضایی جدید و مخالفت با برخی نمایندگان مجلس بروز یافت. به چند مورد اشاره می‌کنیم:

زمانی که میرزا حسن، مدیر روزنامه حبل‌المتین در شماره ششم این نشریه، مقاله «اذا فسد العالم فسد العالم» را منتشر کرد، آشوبی به پاخاست. ۲۳ مقاله چاپ شده مضمون زهرآگینی داشت و با آنکه نویسنده از آخوند خراسانی به نیکی و بزرگی یاد کرده بود، از دیگر روحانیان انتقادات سختی کرده بود؛ در پاسخ، روحانیان در مجالس و مناظر بنای ناسزاگویی گذاشتند و شکوایه‌های خود را روانه نجف کردند. سرانجام تلگراف تندى از جانب آخوند آمد که مجازات حبل‌المتین را می‌طلبید. تلگراف در حضور وزیران خوانده شد. روزنامه توقیف شد و میرزا سید حسن در زندانی مخوف، محبوس گردید.

مورد دیگر سید حسن تقی‌زاده - نماینده آذربایجان در مجلس - بود که هر از چند گاه سخنان درشتی بر زبان می‌آورد. چنان‌که، یکبار وقتی یکی از مشرعین به طعنه به او می‌گوید: «اول شرابخانه‌ها را ببندید، آن وقت آخوند را بکشید»، او در پاسخ می‌گوید: «مانع‌الجمع نیست. هم شرابخانه‌ها را می‌بندیم و هم آخوند مجرم را به سزایش می‌رسانیم». ۲۴ این تیز گویی‌های تقی‌زاده و مخالفت او با آرای شریعتمداران در موارد دیگری چون تأسیس نظام قضایی، تدوین نظامنامه، اصل دوم متمم قانون اساسی و... ادامه یافت. تا آنکه حکمی علیه او از نجف رسید. خراسانی و مازندرانی در این حکم او را «شراً» از عضویت در مجلس عزل کردند و تبعید فوری او را خواستار شدند و هر گونه «سامحه و تهاون [را در این باره] حرام و دشمنی با صاحب شریعت» دانستند. ۲۵

در قضیه تأسیس نظام قضایی نوین نیز، خراسانی جهد بلیغی کرد تا آنچه حاصل می‌افتد مبتنی بر احکام شریعت باشد. از آن جمله نامه‌ای به مجلس نوشت و به نمایندگان اعلام کرد: «یقین است که فصول نظامنامه قانون اساسی را... طوری مرتب و تصحیح فرموده‌اند که در مواد مراجعه به محاکمات و سیاسات با موازین شرعیه منطبق [باشد] و به توارد انظار و مرور دهور و اعصار مورد شبهه و اشکال نباشد». او همچنین طی نامه‌ای به ناصر الملک، ابراز اطمینان کرد که: «در خصوص تربیت قانون عدلیه، مراقبت کامله لازم است که به عون الله تعالی، از روی واقع و حقیقت مظهر عدل و ناجی ظلم و بر طبق شریعت مقدسه تأسیس شود. مقام قضاوت شرعیه که منصب الهی، عزاسمه، است، مطابق اصول مذهب مقدس جعفری... کاملاً محفوظ و نفوذ و مطاعیت احکام صادره از حکام شرع انور، کما هو حق... رعایت خواهند فرمود». ۲۶

مسئله دیگر، اصل دوم متمم قانون اساسی بود که تصویب آن با حمایت جدی خراسانی امکان‌پذیر شد. این اصل، نظارت فقهی پنج مجتهد را بر مصوبات مجلس الزامی می‌کرد. پس از تصویب اصل دوم، خراسانی، مشعوفانه، نامه‌ای به مجلس نوشت و در آن خرسندی خود را از تصویب اصل فوق ابراز داشت. در ضمن، درخواستهای دیگری را عنوان کرد: «مجلس محترم شورای ملی... ماده شریفه ابدیه که به موجب اخبار واصله در نظامنامه اساسی درج و قانونیت

مواد سیاسیه و نحوه‌ها من الشریعيات را موافقت با شریعت مطهره منوط نموده‌اند، از اهم مواد لازمه و حافظ اسلامیت این اساس است و چون زنادقه عصر به گمان فاسد، حریت این موقع را برای نشر زنادقه و الحاد، مقتنم و این اساس قویم را بدنام نموده، لازم است ماده ابدیه دیگر در دفع این زنادقه و اجرای احکام الهیه عزاسمه بر آنها و عدم شیوع منکرات درج شود...» ۲۷.

۵. ارزیابی
با توجه به آنچه گفته شده، اندیشه سیاسی خراسانی را می‌توان مجموعه‌ای از اعتقادات کهن شیعی دانست که به پاره‌ای از آرا و افکار جدید آمیخته است. در نظر سیاسی او، حق جمهور مردم در دایر کردن حکومت پذیرفته شده، اما در هر حال این احکام شریعت است که حرف آخر را می‌زند و شرط اساسی پذیرش و مقبولیت هر حکومتی در عصر غیبت، رعایت این احکام است. اما آنچه مهم است و میان آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و فقیهان پیش از او تمایز می‌افکند، آشنایی اجمالی او با برخی مفاهیم تازه روزگار خود است. پیش از او فقیهان و مجتهدانی بودند که با برخی سلاطین سر ناسازگاری داشتند و گاهی نیز مردم را بر آنان می‌شورانند. اما از علتها که بگذریم، آن اعتراضها و شورشها دلیلی جز این نداشت که سلطان، یا غاصب بود، یا پروای احکام نداشت (فاسق بود...) و یا ظالم بود: دلایلی که صیغه‌ای فقهی و دینی داشت. اما در جنبش مشروطیت اعتراض علمایی چون خراسانی، علاوه بر آن مقولات دینی قدیم، به استدلالهای عقلی جدید هم آغشته است: برای نخستین بار مجتهدی از «حق جمهور» سخن به میان می‌آورد و برای حکومت، مشروعیت مردمی قائل می‌شود و تفسیری از «امر به معروف و نهی از منکر» ارائه می‌کند که با توجه به آن، «امکان و چگونگی تقلیل ظلم» - و نه سرنگون کردن ظالم - به‌عنوان یکی از مقدمات تأسیس هر نظام حکومتی مورد قبول شرع، مطرح می‌شود. قیام علیه سلطان جائز جاده‌ای مکرر در تاریخ بود. اما اینکه از ابتدا نظام حکومتی‌ای بر نظامی دیگر مرجح دانسته شود، بدان خاطر که در آن امکان ظلم کمتری وجود دارد، مقوله تازه‌ای بود.

البته این تنها آخوند نبود که از طریق مشروطیت با مؤلفه‌های جهان جدید آشنا شد. نگاهی به حجم آثار و رسایلی که روحانیان در صدر مشروطیت منتشر کردند، نشان‌دهنده دامنه تأثیر این جنبش بر اذهان فقیهان شیعه است. جنبش مشروطه دست کم این حسن را داشت که تکانی سخت بر اندیشه‌های فرسوده وارد آورد. در برابر روحانیان سؤالات اساسی و ایده‌های جدید قرارداد و بر گرمی و رونق بازار مباحثات آنها افزود. حاصل این چالشهای نظری و بازنگری تأمل‌انگیز برخی از مجتهدان شیعه به مبانی فقه بود که پیدایش مفاهیم نوین و افکار تازه را ممکن کرد. نشانه‌هایی از این افکار تازه را می‌توان در مباحثاتی چون احکام اولیه و ثانویه، منطقه الفراغ شرع و تقسیم‌بندی حوزه امور اجتماعی به شرع و عرف، فهمهای جدید از امور حسبه، توسعه امر به معروف و نهی از منکر، ولایت و وکالت، عقد فقهی و قرارداد اجتماعی و... جست‌وجو کرد. از یاد نباید برد که همین تأملات نظری و بهره‌گیری از اصل اجتهاد شیعی بود که برای خراسانی و همفکران او در دستگاه روحانیت، توجه شرعی برای حمایت از مشروطیت پدید آورد. فرض فقهایی چون او این بود که مشروطه را شناخته‌اند و بر مبنای این



شناخت، جواز به سازگاری آن با شریعت داده‌اند و این شناخت به هر حال چیزی نبود که از اشتغال صرف به علم حلال و حرام به دست آید و حداقلی از آشنایی با تجربه‌های جدید بشری را لازم داشت. اما اینکه خراسانی در مقام شناخت مشروطیت تا چه حد صائب بود، مقوله دیگری است. و از آنچه تاکنون گفته شده دست کم می‌توان نتیجه گرفت که میان خواسته‌های او و مشروطه خواهان تفاوت‌های مهمی وجود داشت: نه آزادی ای که مشروطه خواهان می‌خواستند آزادی‌ای بود که از بر بنیاد و نه مساوات آنان چیزی بود که مفتی شیعه به آن گردن گذارد. تأسیس نظام قضایی عرفی هم مقصودی نبود که مشروطه خواهان از آن دست شویند. چنانچه حکم و درخواست خراسانی مبنی بر حفظ احکام شرعی در مجلس خوانده شد و مشروطه خواهان برای راضی نگاه داشتن او اصل مبهمی را به تصویب رساندند، با مضمون اینکه: «دیوان عدالت عظمی و محاکم عدلیه مرجع رسمی تظلمات عمومی هستند و قضایات در امور شرعیه با عدول مجتهدین جامع الشرایط است.»^{۲۸} اما در نهایت نظام قضایی ای که تأسیس شد، صیغه‌ای کاملاً سکولار داشت و در آن برخلاف توصیه خراسانی، امتیازی برای «حکام شرع انور» منظور نشده بود، امری که اعتراض مجتهدی چون طباطبایی را هم برانگیخت: «با تأسیس محاکم عدلیه دیگر چه کاری برای علما باقی می‌ماند.»^{۲۹} در مورد مفهوم وکالت هم اختلاف درک بنیادینی وجود داشت. آنچه خراسانی از وکالت منظور می‌کرد، وکالت «در اجرای احکام» بود، اما آنچه مشروطه خواهان می‌گفتند وکالت «لاشرطی» بود که در آن نمایندگان در مسائل حکومتی و اجتماعی برای خود حق تشریح قائل بودند. این موضوع را شیخ فضل الله نوری دریافته بود و مکرراً به روحانیان هشدار می‌داد که از این بساط، بوی شریعت جدید به مشام می‌رسد. در اثر فشارهای او و پشتیبانی جدی خراسانی بود که اصل دوم متمم قانون اساسی به تصویب رسید. اما این امتیاز اطمینان روشنفکران، تقریباً به صفحه کاغذ محدود ماند و بعدها از آن هم حذف شد؛ به این دلیل که مشروطه خواهان می‌خواستند «امر معاش» خود را مطابق عقل و عرف روزگار خود، تنظیم کنند و نه چیز دیگر. چنان‌که، یک‌بار وقتی دامنه بحث میان نمایندگان مجلس - پیرامون تصویب ماده قانونی - بالا گرفت، مستشارالدوله به صراحت، منبع و روش مشروطه خواهان را در وضع قوانین ابراز کرد. او گفت: «ما باید در فکر تصحیح عمل باشیم یا نباشیم؟ اگر باید در فکر باشیم، لازم است از یک جایی اقتباس کنیم که در این امورات از روی تجربه کار کرده‌اند. تجربه چه چیز است: عطف به ماسبق و بدیهی است که کارهای سابق ما تمام خراب است. پس باید اقتباس از آنها بکنیم که خوب تجربه حاصل کرده‌اند.»^{۳۰} اقتباس و گرت‌برداری مشروطه خواهان از مشروطه غرب افزونتر از آن بود که خراسانی فکر می‌کرد. برخلاف تصور او، مشروطیت نه بر اساس تنسک به شرایع و ادیان، بلکه بر مبنای فهم جدیدی از انسان تعریف می‌شود: فهمی که بر «ذی حق» بودن انسان و استیغای حق او تأکید دارد و از این حیث تفاوتی میان انسانها نمی‌بیند. پس دور نیست که حاصل کار نیز چندان متفاوت نباشد و شباهتهای میان مشروطه ایران و مشروطه انگلیس بسی بیش از نقاط افتراق آنها باشد.

در مورد مشروعبیت نیز اگر چه خراسانی نکته سنجی ارزنده‌ای

دارد، اما تجربه او و تلاشگران مسلمان بعد از او نشان داد که تنها با تکیه بر مسأله مشروعبیت، نمی‌توان مشکلات مربوط به سازگاری میان دین و نظامهای سیاسی جدید را حل کرد. هم‌پستی میان دین و این نظامها، بیش از هر چیز به انسان‌شناسی، جهان‌شناسی و دین‌شناسی جدیدی نیازمند است و تا زمانی که این معرفت جدید به دست نیامده، آشنایی یا پذیرش یکی از میوه‌ها و محصولات تفکر جدید، چندان راهگشا نخواهد بود. کافی است به‌عنوان مثال به مقوله ایمان اشاره کنیم که عنصر اساسی و آغازین در هر پروسه دینورزانه است. بدیهی است هر گونه تلقی از ایمان انتظار خاصی از دولت در پی دارد و وظیفه‌ای خاص بر دوش او می‌گذارد: دولتی که خود را مکلف حفظ ایمان مردم می‌داند، از یک‌ایمان‌شناسی سود می‌برد و دولتی که چنین تکلیفی را بر خود گران و عقیم می‌یابد و خود را از آن معاف می‌سازد، از نوعی دیگر. همچنین است تلقی یک جامعه دیندار از خدای رستگاری، اخلاق، انسان، خاتمیت و... که پیش‌فرضهای ناگفته آن جامعه را درباره نظام اجتماعی تشکیل می‌دهد و تأثیری عمیق بر مناسبات دین و حکومت می‌گذارد. به نظر می‌رسد پرداختن به این پیش‌فرضها و تنقیح آنان، بیش از بهره‌گیری از محصولات و میوه‌های تفکر جدید و کولاژ آنها با مبانی ناسازگار و ابداع نظریه‌هایی چون «مشروعبیت» مردمی با حفظ احکام شریعت، در امر سازگاری میان دین و نظامهای سیاسی جدید، کارگر افتد.

علاوه بر آنچه گفته شد، اگر دلایل را کنار بگذاریم و پای در عرضه خلل و انگیزه‌ها بنهیم، باز انبان مرجع بزرگ را از سوی مشروطیت تهی می‌نماییم. می‌دانیم که رفاه و امنیت، یکی از مواهید مشروطه خواهان بود و غالباً تصور می‌رفت که با تحقق مشروطیت، آبادانی و رفور و نعمت و امنیت همه جا را فرا خواهد گرفت. در اعلامیه‌های آخوند نیز، به کرات به انگیزه‌هایی از این دست، اشاره رفته بود. اما چنین نشد و در دولت مستعجل مشروطه، این وعده‌ها تحقق نیافت و آنانی که به انگیزه رفاه و امنیت، به جنبش مشروطه پیوسته بودند، نه از امنیت طرفی بستند و نه از رفاه نصیبی بردند. مشروطیت به تشنج و ناامنی گسترده‌ای انجامید و زمینه‌ساز ظهور سرداری چون سردار سپه شد. به دنبال تشنجات و ناامنیهای به‌وجود آمده بود که بسیاری از مردم از مشروطیت روی برگردانیدند و به انتظار ظهور «مرد مقتدر» نشستند. میرزا حسین نائینی نیز یکی از این افراد بود. او رایزن آخوند بود و در ایام مشروطه خواهی نظرات تندتری داشت. انشا و املاهای برخی از مکتوبات آخوند هم از اوست.^{۳۱}

۶. نتیجه

آن‌گونه که از شواهد تاریخی برمی‌آید، خراسانی تا آخر عمر نسبت به مشروطیت وفادار ماند. و بی‌مهریها و مخالفتهای هم‌صنفان و فشارها و تندبهای قاجاریان نتوانست بر رأی او تأثیری گذارد. در دوران استقرار دولت مشروطه نیز گرچه مشکلاتی میان او و مشروطه خواهان پیش آمد، اما این مشکلات آنچنان گسترده نبود که از حمایت او از جنبش مشروطه بکاهد. چنانچه، در آخرین روزهای عمر، زمانی که به دنبال تهاجم قوای روس، دولت مشروطه در آستانه نابودی کامل قرار گرفت، فضای سینه او، آنچنان از «مشروطه خواهی» لبریز شد که او، بی‌اعتنا به دستاری که بر سر داشت و بدون توجه به مقام مرجعیت و محظورات آن، رخت رزم برتن کرد و برای دفاع از مشروطیت حازم



سفر شد. سری چنین پرشور و دلی چنان مشفق، البته نامی ماندگار از خود باقی گذاشت. اما در عرصه نظر سیاسی و از دیدگاه یک مشروطه خواه، «کجا دهد این باده، کفاف مستی ما را» و چگونه می توان تفاوت عمیق میان مشروطه کسی چون او را، که دل در گروی شریعت داشت، با آن کسان دیگر که رو به ساحلهای دیگر گام می زدند، ندید. آشنایی خراسانی با مشروطیت بسی اجمالی و نارسا بود و او بر لوازم و نتایج تحقق چنین نظامی وقوف نداشت. قرائت او و همفکرانش از مشروطیت، آن نظام سکولار را به نظامی شریعت پسندانه تحویل می داد و این امری نبود که به لحاظ معرفتی قابل دفاع باشد و مقبول و مطبوع مشروطه خواهان افتد. این سؤال را می توان پرسید که اگر آخوند یکی دو سال دیگر زنده می ماند، چه اتفاقی می افتاد؟ و آیا او به پشتیبانی خود از مشروطیت ادامه می داد؟ شاید نتوان پاسخ قطعی به این سؤال داد، اما مشخص است که بسیاری از دوستان و همفکران و پیروان آخوند، پس از پیروزی جنبش مشروطه از آن روی برگرداندند و یا نسبت به آن دلسرد شدند. در این مورد از نائینی می توان نام برد که چون دیر زیست، دفتر به آب دجله فرو شست و نیز از مازندران که چون چندی پیش ماند، در مکتوبی، غمگانه نوشت: «... باید عوض اشک خون گریه کنید که این همه زحمات را برای چه فدا کردیم و آخر کار به چه نتیجه ضد مقصودی بواسطه همین چند نفر خیانتکار دشمن گرفتار شدیم».^{۳۲}

یادداشتها

۱. احتشام السلطنه، خاطرات، به کوشش سیدمحمد مهدی موسوی، زوار، ۱۳۶۷، ص ۲۴۳.
۲. آقا نجفی قوچانی، سیاحت شرق، به تصحیح ربیع شاکری، امیرکبیر، ۱۳۷۰، ص ۴۷۶.
۳. سید حسن تقی زاده، زندگی طوفانی، به کوشش ایرج افشار، علمی، ۱۳۶۸، ص ۳۲۵.
۴. سیداحمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، امیرکبیر، ۱۳۷۵، جلد دوم، ص ۷۳۰.
۵. یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، عطار و فردوس، ۱۳۷۱، جلد اول، ص ۳۳۹. برای آشنایی با اختلافها و رقابتهای صنفی علمای نجف با یکدیگر، رجوع کنید به سیاحت شرق، پیشین.
۶. سید احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، امیرکبیر، ۱۳۷۵، جلد اول، ص ۲۴۶. برای آشنایی بیشتر با زندگی آخوند، رجوع به تذکره موگی در نور که توسط یکی از نوادگان او نگاشته شده، خالی از سودمندی نیست: عبدالحسین کافی، موگی در نور، زوار، ۱۳۵۹.
۷. محمد مهدی شریف کاشانی، واقعات اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوننویان، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲، جلد اول، ص ۸۳.
۸. پیشین، ص ۲۱۰.
۹. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ پیداری ایرانیان، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، آگاه و نوین، ۱۳۶۲، بخش دوم، ص ۲۸۸.
۱۰. پیشین، ص ۲۸۹.
۱۱. پیشین، بخش اول، ص ۱۹۵ و ۱۹۶.
۱۲. پیشین، بخش دوم، ص ۲۹۰.
۱۳. خراسانی در یکی از اعلامیه های خود می نویسد: «در هیچ زمانی ضعف و ناتوانی ممالک و دول اسلامی: به این اندازه [که] فعلا مشهود است نبوده... معلوم است اگر حال بدین منوال بماند، خدا نخواسته، حال اندلس در وطن مقدس اسلام خواهد ظاهر شد» نگا. محمد مهدی شریف کاشانی، پیشین، ص ۲۱۲.

۱۴. ناظم الاسلام کرمانی، پیشین، بخش دوم، ص ۲۹۰.
۱۵. برای بررسی رأی خراسانی درباره ولایت فقیه، رجوع کنید به: حاشیه و کتاب مکاسب، به کوشش سیدمهدی شمس الدین، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶، ص ۹۲.
۱۶. برای بررسی آرای متفاوت فقیهان در مورد نظریه ولایت فقیه، نگا. عمته الله صالحی نجف آبادی، ولایت فقیه یا حکومت صالحان، رسا، ۱۳۶۳، محسن کلبور، نظریه های دولت در فقه شیعه، نشری، ۱۳۷۶.
۱۷. ناظم الاسلام کرمانی، پیشین، ص ۲۳۰.
۱۸. پیشین، بخش اول، ص ۱۹۸.
۱۹. محمد مهدی شریف کاشانی، پیشین، ص ۲۴۹.
۲۰. ناظم الاسلام کرمانی، پیشین، ص ۱۹۹.
۲۱. محمد مهدی شریف کاشانی، پیشین، ص ۲۶۵.
۲۲. پیشین، ص ۲۵۱.
۲۳. برای مطالعه متن کامل مقاله جبل الممتین، نگا. مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، علمی، ۱۳۷۱، جلد ششم، ص ۱۲۸۸.
۲۴. سید حسن تقی زاده، پیشین، ص ۱۵۵.
۲۵. ایرج افشار، اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی زاده، جاویدان، ۱۳۵۹، ص ۲۰۷.
۲۶. محمد مهدی شریف کاشانی، پیشین، ص ۵۹۹.
۲۷. سید احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، پیشین، جلد اول، ص ۴۱۱.
۲۸. اصل هفتادویکم متمم قانون اساسی، نگا. مورگان شوستر، اختناق ایران، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری به کوشش فرامرز بزرگر و اسماعیل رائین، صفی علیشاه، ۱۳۶۸، ص ۳۹۸.
۲۹. فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، پیام، ۱۳۵۵، ص ۴۱۹. گفتمی است مخالفت روحانیان با اصلاحات قضایی «بنی علت» هم نبود. قضاوت و مداخله فقیهان در حل و فصل اختلافها و درگیریهای ملکی، که در اصطلاح دفترنویسان به آن «ترافع» گفته می شد، سود سرشاری عاید آنان می کرد و اصلاحات قضایی انجام شده این درآمد را از آنان سلب می کرد.
۳۰. از مذاکرات مجلس شورای ملی در ۲۳ صفر ۱۳۲۵. نگا. روزنامه مجلس، شماره ۶۷، ص ۲. گفتمی است سخنان مستشارالدوله، سید عبدالله بهبهانی مجتهد نامدار پایتخت - را آشفته ساخت و سخنان شنیدنی بر زبان او جاری کرد: «من یک خواهشی دارم از شما و آن این است که هیچ وقت شخصاً عنوان نکنید که در فلان دولت همچو کرده اند، ما هم بکنیم زیرا که عوام ملتفت نیستند و به ما بر می خورد و حال آنکه ما قوانین داریم و قرآن داریم و نمی خواهیم بگویم که اسم نبرید، اسم ببرید و بگوئید، لیکن بشکافید و معلوم شود که این کاری که آنها کرده اند از روی حکمت بوده و از قوانین شرع ما اخذ کرده اند». در پاسخ به بهبهانی، یکی دیگر از نمایندگان مجلس، به نام اسدالله میرزا، سخنان شنیدنی تری گفت: «بندهی است که ما رجوع به تاریخ نماییم، می بینیم این، ممالک خارجه قوانین صحیحی که دارند تمام از روی قرآن و قوانین شرع ما برداشته اند. کتی که دارند بنیان آنها بر قوانین شرع ما است».
۳۱. نائینی در دفاع از مشروطیت و در مخالفت با دشمنان مشروطه، گاهی نظرات تندتری ابراز می داشت. به عنوان مثال یکبار وقتی در حلقه مشاوران خراسانی، در مورد مجازات ملاقرابعلی زنجانی - روحانی ۱۰۰ ساله ای که بر دولت مشروطه شوریده بود - بحثی درمی گیرد، نائینی تندترین نظر را ابراز می دارد و بر مفسدلی الارض بودن مجتهد فرتوت اصرار می ورزد. خراسانی خطاب به نائینی می گوید: «بس است دیگر میرزا حسین! دنیا ای مرا خراب کردید حالا می خواهی عاقبتم را هم خراب کنی» نگا. شکوری، ابوالفضل، خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان زنجان، ۱۳۷۱، ص ۱۸۶.
- در مورد حمایت نائینی از رضاخان، نگا. حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، جلد ۳.
۳۲. ایرج افشار، پیشین، ص ۲۱۲.